

گزارش جلال از تنهادیدارش
با جمال زاده در ژنو

با جهان‌نگو ناهار
خوردم و راه افتادم
سراغ جمال‌زاده
صبح، از کافه‌ای که
ابطیل قبلی را در
آن یادداشت کردم،

فنی زده بودم به حضرت و سلام و علیک و که:
«می خواهم خدمت برسم».

و که بغرمایید و از این قبیل، و قرار برای عصر
روز بود، اما سبیلیه بود و تفننی می کردم در شهر.
آیرمانان ساییده های تازه ساز بیرون کشی-
سط یک پارک جنگلی، حومه شرقی ژنو، و
سلاودعلیک و نیم ساعتی نشستیم و بعد راه
تبادیم، مثل اینکه از نگاه داشتیم در خانه نازد
ر و وسوار شدیم به گاولپی که کنش می سراند
وتولسیا و آلمانی، و گشتی زدیم تا سرحد
انسسه، از میان مزارع و گاوها و گاودرای ها و
برگشتن، در ایست، تا گلگ بگذرد و غیره، بر گشتن، در
افتایی، ایضا یا بهماد دادند کنار دریچه، و کفافی
رگ و اشرافی که کنه تنها مشتراش ما بودند، و
سیر آب خرای عمومی و ایستاده مردانه اش، با
رفوق الکتریک، باز و بسته می شد، این آخرین
مکه دوزره دیدم که اولین بار، اینجا، در «هوون»
«ک» فرنگ، از کافه های اعیانی شهر، یادی دو
های دیگر هم داشت، که وقتی می روی پای دیوار
بستی، به خالی کردن مثانه، نواری از نور را قطع
کی کی که دوبار ک دست چپ به دست راست،
چشم الکتریکی را به هم وصل کرده، و دور که
شد، آب از می شود به شست وشوی دستور که
به رهرو، و ازاله کشفکاری ابکی سرکار و خوب
بگر، نمندن است، مفت چنگ حضراتی که با هر
فرزینگی چشمشان گشادم می شود و آب از لک
جهاشاهان ایریز... و الن.

به هر صورت، شش فرانکی خرج مان کردند. با بود ۱۰ لیتیر بنزین. ما هم ۷ فرانک گل برای شان برده بودیم. یه بره. همچنان که آن دو نامه و نامه راه گفتگو. ولی بخود می خریدند و آن کاری به امر ما نداشت و ما بگپ می زدیم. از خاطرات کودکی شروع کرد و آن محله پانچار و بابام و بابای بابام و موم و بازی‌ها و شمیران و رفتن با الا و احوال بزرگاری شان را می پرسید و اینکه حالا چه می کنند بفرماید که ما پدرم عوضی می گرفت که رفع اشتباه دادم و بعد پدرم سراغ تکنگاری را که:

«چرا رها کردی؟»
و من که:
«خواستیم چشمی را، از دریچه دیگری، به واقعیت
چون در فکرم»

و بعد رفتیم سراغ فرهنگ. و امیدواری‌های او به
ارت خانلری. و توضیحات من که:

«اگر سلمان فارسی را هم، همچو چرخ، در
ننان دستگاہی، به گردش واداری، چارهای ندارد
ز لجن مال نفت شدن».

و بعد آمدیم سر امیدواری‌هایی که به جوانان
تحصیل‌کرده در فرنگ هست و گپی که در فلان جا
افتادگان از مردمی که به حالشان کدوم که

«اینها بزرگ‌ترین خطرند. چون بزرگ‌ترین ریشه‌ها و بزرگ‌ترین بی‌ریشگی‌ها، از میان ایشان خاسته».

و آن فرمایشات تقی‌زاده در تقلید دربست فرنگ، ه چه قدم اول خائنه‌ای بوده و از این قبیل حکم‌ها. نمی‌دانم چه چیزهای دیگر گفتم، که در آمد:

«مواظب باش نگشندت!»

به همین صراحت. که گفتم:
«سَر خُم می سلامت!»

و از این قبیل. و بعد رفتیم سر درد دل من، از
سته شدن کتاب ماه، و اینکه:

«ما که بیکار نمی‌نشینیم».

و او درآمد که:
 «پس باید مواظب باشی! و باید ترتیبی بدهیم
 سرکار را تبعید کنند، یا به مرخصی، بفرستند
 ن سمت‌ها. اما زودتر خبرمان کن که هتل رزرو
 نم... و الخ».

و از هم جدا شدیم. بی هیچ اشارهای به آن دو کاغذ
قد جمال زاده به «مدیر مدرسه» و جواب صریح
احمد به وی. آنه از طرف او، و نه از طرف من. اما
معلوم بود که برای درآوردن عقده آن کاغذ، از دل
رفته بودم سراغش. او هم فهمید. اما آن حرفها،
هنوز به جای خودش باقی است و معتبر است. و به
دلایل، بد نیست که متن کاغذها را، ضمیمه این
فهرنامه بیاورم.

جمال‌زاده را گمان می‌کردم بلندقامت است، که
پوتا بود. گمان می‌کردم تهرانی است، که هنوز ته
وجه اصفهانی‌اش را داشت. گمان می‌کردم روشن
ست، که انگار از آناطول فرانس به این سمت را
می‌شناخت!

به هر صورت امیدوارم پیرمرد را از نو نرنجاند
شم، که به هر صورت پیش کسوتی بود در رشته‌ای
رشته‌های قلم زدن.

جلال آل احمد / سفر فرنگ
چاپ نخست، تهران: کتاب سیامک، زمستان (۱۳۷۶)
صفحات ۱۲۸ تا ۱۳۱.

ابلیس از چه می ترسد؟

بوسعید خراز می گوید: «ابلیس را به خواب دیدم، صایه برگرفته تا وی را بزیم، بدان پاک نداشت و رسید، هاتفی آواز داد که وی از این ترسد، وی از ری ترسد که در دل باشد».

محمد غزالی / کیمیای سعادت
حسین خدیو جم
انتشارات علمی و فرهنگی

دیوار نگارہ والرین؛ نماد تسلیم ناپذیری ملت

ایران؛ تداوم روح مقاومت

روحی‌اند که در نقش برجسته نقش‌رستم منعکس شده است. آن تصویر، نه یادگار یک پیروزی، که سندی است از استمرار یک معنا: تسلیم‌ناپذیری.

امروز دشمن با شمشیر و تفنگ نمی‌آید؛ با واژه‌ها می‌آید. با رسانه، با تبلیغات، با جنگ روانی، با فریب و تفرقه. اگر در گذشته می‌خواستند خاک ایران را بگیرند،

امروزی می‌خواهند روح ایران را تسخیر کنند. هدفشان دیگر تصرف جغرافیایی نیست؛ تجزیه معنوی است. می‌خواهند «ایران پراکنده» را بی‌معنا کنند؛ می‌خواهند حس عزت و غرور را از نسل جوان بگیرند، می‌خواهند به او بقولانند که این سرزمین دیگر شایسته ایستادن نیست. این دقیقاً همان در لحظه‌ای است که به یاد آوردن تصویر زانو زدن دشمن در برابر او اهمیت می‌یابد؛ تا جوان ایرانی بداند که او از یک کسانی است که امیر ایران است.

را به زانو درآورند، نه از تبار کسانی که خود زانو زدن، در سیاست، تهییج اگست با انقلابیت بخورد، نه فریب، که نیروی پیادگار است. ملت‌ها با عباد و آمار به حرکت درمی‌آیند با شور براپیگشت می‌شوند، زبانی عمیق‌تر سیاست است؛ همان زبانی که انقلاب اسلامی را آفرید و همان زبانی که امروز هم می‌تواند جامعه را از رخوت و انفعال بیرون آورد. تهییج آگاهانه، یعنی بازگرداندن احساس مشارکت به مردم، یعنی یادآوری اینکه سیاست، میدان براراده‌هاست نه محاسبه سود منافع. اینجااست که هنر، دیوان‌نگاره، شعر و نماد اهمیت پیدا می‌کنند. وقتی تصویر زانو زدن والرین دیده می‌شود، در حقیقت ما به خودمان می‌گوییم: هنوز آن خون در رگ‌هاست، هنوز می‌شود ایستاد، هنوز می‌شود مقاومت کرد. در شرایط امروز، که دشمن در پی تجزیه ایران است - نه فقط جغرافیایی، بلکه ذهنی و عاطفی - بازسازی این حافظه تاریخی ضرورت دارد. باید دیواره به مردم یادآوری شود که ایران، نیروی مقاومت هزاران ساله است. هیچ ملتی در تاریخ، چنین قدم نبوده است مگر با ایمان. از آشور تا روم، از مغول تا انگلیس، از آمریکا تا رژیم صهیونیستی، همه در برابر این سرزمین ازموه‌داند و هر بار دریاچه‌ای که تسلیم کردن ایران ممکن نیست، زیرا ایران بر پایه ایمان به عدالت و آزادی درونی استوار است، نه بر پایه ترس یا سود.

با این همه، نباید از یاد برد که دشمن امروز دقیق‌تر و پیچیده‌تر از دیروز عمل می‌کند. آن‌ها فهمیده‌اند که مقاومت را نمی‌توان با زور هم شکست اما می‌توان با تردید و تفرقه‌گسست کرد. به همین دلیل، مأموریت بازگرداندن زور و روشن‌استی: باید دوباره به لحاظه جمعی نازل شد، باید کرد که تاریخ ایران نه مجموعه‌ای از پیروزی‌ها، بلکه رشتنه‌ای از ایستادگی‌هاست. پیروزی در این سراسزمین همیشه با رنج همراه بوده اما همین رنج، هویت ما را ساخته است. امروز اگر در گوشه‌ای از جهان، نام ایران را با هراس و احترام می‌برند، به خاطر نفت یا موشک نیست؛ به خاطر روحی است که از اعماق تاریخ تا خمینی امتداد یافته است؛ روحی که حتی در زمانه ضعف و تحریم، می‌تواند خود را بازآفرینی کند. همین روح است که

به مردم غزه و یمن الهام می‌دهد، همین روح است که دشمنان را خشمگین و دوستان را امیدوار می‌کند. در میان این‌ها گفت: دیویرنگار زانو زد، منم که اگر فقط یاباوری سنگی باشد، بی‌اثر است اما اگر تبدیل به یک خودشناسی ما شود، می‌تواند جامعه را از بی‌تفاوتی نجات دهد. ملت‌ها با حفظ خود زنده‌اند. و اگر ما می‌خواهیم، بهمان‌ها، ملت‌ها با یاباوریم که در لحظه‌های تاریخی هرگاه از تل‌بر خود باور کردیم، پیروز شده‌ایم. هرگاه از درون تهی شده‌ایم، باختیم. ایران امروز در نقطه‌ای ایستاده که باید میان «تسلیم شدن در برابر افسار» و «تداوم مقاومت تاریخی» یکی را برگزیند. «فشار» و «استادام» نه زانو زدن، تا زمانی که این دیویرنگار بر دیوار شهر است، باید بدانیم که معنا و پیامش نه در گذشته که در آینده نهفته است؛ آینده‌ای که در آن، ملت ایران با هم ثابت خواهد کرد «روح مقاومت» قوی‌تر از همه امپراتوری‌هاست.

ایران امروز در هیئت جمهوری اسلامی، استعمار همان روحی است که در طول تاریخ، این سرزمین را از منظر نژادپسندی و انحطاط راهیانده است. اگر بخوایم از جمهوری تاریخی و به تبلیغاتی، داری کنیم، باید گفت جمهوری اسلامی وفادارترین حکومت «روح تاریخی ایران» است. عصر فائز تاکنون است، زیرا نخستین نظامی است که توانسته میان ۳ مؤلفه دیرپای هویت ایرانی، یعنی «ایمان»، «استقلال» و «عدالت»، آشتی و وحدتی پایدار برقرار کند. پیش از آن، هر حکومتی که بر ایرانی حکم داند، ناگزیر یکی از این ۳ روح فانی دیرگزی کرد: ضلوع با همه شکوه معنوی‌شان گرفتار ساختاری نژاد قدرت و ضعف درونی و پهلوی‌ها با همه طوایف نژادپسند، از روح ملت جدا شدند و اربان به پیرایه‌ای غریب بدل کردند.

اما جمهوری اسلامی، برخلاف آنها، از آغاز بر آن بوده «قدرت را در خدمت «ایمان» و «سیاست» و در خدمت «ملت» قرار دهد. این نظام از دل قیامت که بیش از هر قیامت دیگری در تاریخ ایران مردمی بوده نه شورشیان، اشرف، نه کودتای نظامیان، نه برنامه سفارتخانه‌ها، بلکه اراده جمعی مردمی که قرن‌ها تجربه سلطه و تحقیر را در حافظه خود انباشته بودند. این انقلاب، به تعبیری بازگشت روح تاریخی ایران به خود بود. به همان معنا که در عصر ظهور ساسانی، هویات برپایه‌ی دولت برای مصلحت روم قد علم کرد، در سال ۱۳۵۷ نیز ملت ایران در برابر مصلحت نظام جهانی غرب ایستاد و اعلام کرد می‌خواهد خودش باشد. این همان معنای ملی‌گرایی حقیقی است که نه ملی‌گرایی تقلیدی



قوم پرستانه، بلکه ملی‌گرایی معنوی و تمدنی که ایران را
نه در خاک، بلکه در روح می‌بیند.

در این معنا، جمهوری اسلامی ادامه طبیعی تاریخ مقاومت ایران است. آنچه انقلاب اسلامی را از همه تجربه‌های پیشین متمایز کرد، اتصال ژرف آن به تاریخ و فرهنگ بومی بود. در دل این نظام، زبان و آیین و تاریخ ایرانی زنده ماند؛ برخلاف دوران پهلوی که به تصور توسعه سریع، گوشت زبانی و دین و اخلاق ایرانی را در برابر غربت از ریشه راند. جمهوری اسلامی تنها در جهت بازگرداندن فرهنگ و آموزش، گوشتد هویت تاریخی ملت را بازیافت. از احیای مفاهیم فراموش شده‌ای چون «شهید» و «امت» تا بازخوانی تاریخ مقاومت، همه در جهت بازسازی روح ملی بود که از عصر صفویه به بعد بتدریج در لایه‌های تاریخی مدفون شده بود.

جمهوری اسلامی در سخت‌ترین لحظه‌ها، بیش از هر حکومت دیگری در ایران مدرن به آرمان استقلال عزت ملی وفادار ماند. هیچ‌کدام از حکومت‌های پیشین از قاجار تا پهلوی، نتوانستند در برابر قدرت‌های بزرگ چنین ایستادگی‌ای از خود نشان دهند اما این نظام، از روز نخست تا امروز، در برابر امپراتوری رسانه، بانک و جنگ و مقاومت کرده است. همان‌گونه که در برابر ما حکومتی را زانو درآمد، جمهوری اسلامی نیز در عصر جدیدی امپراتوری‌های مدرن را وادار کرده است تا قدرت یک ملت مؤمن را به رسمیت بشناسند. این حقیقتی است که حتی دشمنان اعتراف می‌کنند. ایران امروز دیگری کشور نیست که با تهدید و تحریم تسلیم شود؛ ملت‌ای است که اگر زیر فشار برود، باز هم از فشار، استقلال و پیشرفت می‌زاید. از این رو، می‌توان گفت جمهوری اسلامی ملی‌ترین حکومت ایران است، زیرا بیش از هر نظام دیگری بر اراده مردم، ادیان دینی و نور تاریخی این سرزمین استوار است. در این نظام، «همی بودن» نه به معنای وابستگی به خاک یا قوم، بلکه به معنای پاسداری از روح ایران است. این نظام، در امتداد همان تاریخی است که والیرین را به زانو درآورد و مغول را در خود خاک کرد؛ نظامی است که از حافظه تاریخی ملت برخاسته. نه از مهندسی قدرت‌های خارجی. بنابراین، اگر بخواهیم درسی از دیوارنگاره زانو زدن دشمن در برابر ایران بگیریم، باید بگوییم امروز، این دیوار در هیئت جمهوری اسلامی ایستاده است. همان روحی که شاپور را به مقاومت واداشت، امروز در اراده این ملت جاری است؛ ملتی که باور دارد استقلال و عزت، نه امتیاز که حق طبیعی او است و تا زمانی که این نظام بر پایه همین ایمان و همین اراده، بهمان، در دل هر تهدیدی وحدت زبانی خواهد آفرید. در حقیقت، جمهوری اسلامی نه صرفاً یک حکومت سیاسی، بلکه شکل معاصر همان روح دیرینه ایران است: روحی که تسلیم نمی‌شود، در برابر هیچ قدرتی زانو نمی‌زند و هر کشیدی که تاریخ او را به چالش می‌کشد، از دل آن چالش، خود را از نو می‌سازد. این همان ایران است. ایران همیشگی، ایران ایستاده، ایران مؤمن، ایران مقاوم.

